

کاربست علم لغت و صرف و اهمیت آن در ترجمه قرآن

مرتضی قاسمی خواه^۱*

۱. دانش آموخته دکترای مدرسی معارف اسلامی، گرایش اخلاق، دانشگاه قرآن و حدیث قم، ایران.

دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۲۴

پذیرش: ۱۴۰۲/۹/۲۱

چکیده

دانش لغت و علم صرف از جمله مهم‌ترین علوم تأثیرگذار بر معنا و ترجمه قرآن است. نزدیکی دو زبان فارسی و عربی سبب شده است برخی واژگان در هر دو زبان به کار روند اما معنای متفاوتی داشته باشند. همچنین کلمات عربی به شدت تغییرپذیرند و علم صرف متکفل بررسی این تغییرات است. این تغییرها در کلمات معتل و مهموز از قواعد ویژه‌ای پیروی می‌کنند و عدم دقت مترجمان در شناخت و کاربرد این قواعد سبب می‌شود گاهی این واژگان با کلمات دیگر اشتباه گرفته شوند و در نتیجه ترجمه اشتباهی به مخاطب ارائه شود. این مقاله با روش تحلیلی - توصیفی کاربرد علم لغت و صرف را در حدود ۱۵ آیه قرآن بررسی کرده و نمونه‌هایی از لغزش‌های مترجمان را نشان داده و راه حل پرهیز از خطای در ترجمه را یاد آور شده است. مسئله پژوهش حاضر عبارت است از این‌که کاربرد علم لغت و صرف و اهمیت آن در ترجمه قرآن چیست؟ مهم‌ترین یافته‌ی تحقیق در زمینه علم لغت اثبات اصل «عدم اعتماد به معانی اولیه ذهنی» است. اهمیت این اصل در ۹ آیه قرآن نشان داده شده؛ در زمینه علم صرف نیز «دقت در صیغه صحیح افعال» و «دقت در ریشه‌یابی صحیح واژگان» مهم‌ترین یافته‌ی پژوهش است. این دو اصل در ۴ نمونه قرآنی تطبیق شده و لغزش‌های مترجمان در عدم توجه به این دو اصل نمایان و ترجمه صحیح مشخص شده است.

کلید واژه‌ها: ترجمه قرآن، علم صرف، دانش لغت، لغزش‌های مترجمان.

۱- مقدمه

قرآن کریم بر شکل‌گیری و تکمیل بسیاری از علوم از جمله ادبیات عرب تأثیرگذار بوده است. از سوی دیگر ادبیات عرب برای فهم معنا و ترجمه صحیح آیات قرآن به ویژه برای غیرعرب زبانان تأثیر فراوانی دارد. این تأثیر با فاصله گرفتن از عصر نزول نمایان‌تر می‌شود. ادبیات عرب شاخه‌های متعددی دارد که از جمله مهم‌ترین آنها لغت، صرف، نحو و بلاغت است. نوشتار حاضر کاربست علم لغت و صرف را در حدود ۱۵ آیه قرآن و ترجمه آن بررسی کرده و بر همین اساس لغزش‌هایی از مترجمان را که به دلیل بی‌توجهی به دانش صرف و لغت بوده را مورد ارزیابی قرار داده است.

به طور کلی تأثیر دانش لغت و علم صرف در ترجمه آیات قرآن قابل انکار نیست؛ ولی در برخی آیات خاص، کاربرد صرف و لغت نیازمند دقت فوق‌العاده است و به خاطر عدم دقت فراوان، برخی مترجمان قرآن دچار لغزش در ترجمه شده‌اند. تا جایی که به جای انتقال مفاهیم قرآنی به مخاطب، ابهام‌شنونده بیشتر شده و گاهی به اشتباه افتاده است.

کاربرد علم لغت و صرف در آیات فراوانی قابلیت بررسی را دارد، لکن به منظور اختصار در پژوهش حاضر، حدود ۱۵ آیه که نیازمند دقت در کاربرد لغت و صرف است انتخاب شد. سپس تمامی ترجمه‌های فارسی موجود در نرم‌افزار جامع التفاسیر ۲/۵ در آیات برگزیده مورد بررسی قرار گرفت. در نگارش مقاله ابتدا تعدادی از ترجمه‌هایی که به نظر نگارنده نادرست یا دست‌کم دقیق نبوده است ذکر شد و در مرحله بعد با تحلیلی لغوی یا صرفی، معنا و ترجمه درست آیات مورد نظر مشخص گردید. نهایتاً تعدادی از ترجمه‌های درست‌تر معرفی شد. ترجمه‌هایی که به عنوان ترجمه درست آیات معرفی شده‌اند فقط نسبت به واژه مورد بحث، بررسی و مورد تأیید قرار گرفته‌اند و سایر واژگان همان آیه مورد بررسی قرار نگرفته است.

۱-۱- پیشینه پژوهش

در برخی مقالات کاربرست دانش لغت در ترجمه قرآن مورد تحقیق قرار گرفته‌اند. کاظم مصباح در مقاله «قاعده ترجمه لغات مشترک فارسی و عربی و بررسی آن در ترجمه‌های معاصر قرآن کریم»، پنج لغت «سیمما، شاعر، طوفان، مثقال و مداد» را که در فارسی و عربی مشترک لفظی ولی دارای اختلاف معنایی هستند را در بیش از ده ترجمه معاصر بررسی کرده است؛ این مقاله قسمتی از لغزش‌های مترجمان قرآن به دلیل بی‌توجهی به علم لغت را بررسی کرده و پژوهش حاضر آیات دیگری را مورد تحقیق قرار داده است.

مقاله «واژگان تحول‌یافته عربی در فارسی و چالش‌های فراوری مترجمان» نوشته «ربابه رمضان» به بررسی کلی تغییر معنایی واژگان در زبان عربی و فارسی پرداخته و به طور خاص واژگان قرآن را مورد بررسی قرار نداده؛ اما مقاله کنونی برخی واژگان قرآنی را که تغییر معنایی دارند مورد پژوهش قرار داده است.

مقاله «نقش و کارکرد علم سیاق و دانش لغت در بازنگری آیات متشابه لفظی (مطالعه موردی تناسب لفظ و معنا)» دو آیه را که با دو آیه دیگر تشابه لفظی داشته‌اند بررسی کرده و با استفاده از دانش لغت تفاوت‌های آیات را بیان کرده است. پژوهش حاضر آیات دیگری را با دانش لغت مورد تحقیق قرار داده است.

برخی مقالات نیز به مباحث صرفی ترجمه قرآن توجه داشته‌اند مانند «وجوه ابهام صرفی در زبان عربی و تأثیر آن بر ترجمه قرآن کریم» نوشته «یوسف نظری». این مقاله ساختارهای صرفی که بالقوه ابهام‌آفرین هستند را مورد بررسی قرار داده است، مثلاً وزن مَفْعَل برای اسم زمان، مکان، مفعول و مصدر میمی استعمال می‌شود و در آیات سبب لغزش شده است. یا مقاله «نقش ساختار دستوری در ترجمه قرآن کریم» از حیدرقلی‌زاده ۱۳ آیه را در ساختار نحوی و ۹ آیه را در ساختار صرفی ترجمه نموده است. پژوهش حاضر علاوه بر مباحث صرفی، تأثیر دانش لغت را نیز مورد توجه قرار داده و در مباحث صرفی نیز

آیات دیگری را بررسی نموده است و هیچ آیه مشترکی بین نوشتار حاضر با این دو مقاله وجود ندارد.

آقای احمد طاهری نیا مقاله‌ای با عنوان «نقش علم صرف در تفسیر قرآن» نگاشته که تفاوت آن با نوشتار حاضر روشن است.

۱-۲- سوالات پژوهش

پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که کاربست علم لغت و صرف و اهمیت آن در ترجمه قرآن چیست؟

پرسش‌های فرعی پژوهش عبارت‌اند از:

۱- لغزش‌های مترجمان قرآن به دلیل عدم کاربست علم لغت کدام است؟

۲- لغزش‌های مترجمان قرآن به دلیل عدم کاربست علم صرف کدام است؟

۳- ترجمه صحیح آیات فوق چیست؟

۲- علم لغت

دانستن معنای لغات زمان نزول قرآن به ویژه برای غیرعرب زبانان نقشی تعیین‌کننده در فهم معنا و ترجمه آیات قرآنی ایفا می‌کند. نزدیکی دو زبان فارسی و عربی باعث شده است برخی واژگان در هر دو زبان به کار روند ولی معنای متفاوتی داشته باشند. این نوع واژگان در قرآن کریم نیز به کار رفته‌اند؛ لذا یکی از آسیب‌های فهم یا ترجمه قرآن، اعتماد به معنای اولیه و ارتکازی ذهنی است. علم لغت به ما می‌آموزد که نسبت به فهم و ترجمه آیات قرآن نمی‌توان به معنای ذهنی اولیه اعتماد کرد و بایستی به معاجم لغوی معتبر^۱ مراجعه کرد. در نتیجه یکی از مواردی که باید در ترجمه قرآن مورد توجه قرار گیرد «عدم اعتماد به معنای ارتکازی» است. در ادامه این اصل در نمونه‌هایی از آیات قرآن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۱- عدم اعتماد به معنای ارتکازی

در برخی موارد برای فهم معنای آیات قرآن نمی‌توان به معنای ارتکازی و اولیه ذهنی در مورد

واژگان قرآنی اعتماد کرد. برخی واژگان در زبان فارسی معنایی دارند و همان واژه در زبان عربی معنای دیگری دارد و یا این که دست کم در زمان نزول، معنایی غیر از معنای کنونی - شان داشته‌اند؛ لذا برای فهم معنای آیه باید معنای زمان نزول را مورد توجه قرار داد. نمونه‌های قرآنی که به خاطر اعتماد به معنای ارتکازی ذهنی اشتباه ترجمه شده‌اند در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۲-۱- ترجمه آیه: ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ (مریم/۷۱)

و هیچ کس از شما نیست مگر آن که وارد دوزخ می‌شود (انصاریان).

و همه شما (بدون استثنا) وارد جهنم می‌شوید (مکارم).

و هر يك از شما در آن در خواهد آمد (گرمارودی).

ورود و وارد شدن در زبان فارسی امروزی به معنای داخل شدن در چیزی است. ترجمه‌های فوق لغت ورود را به معنای ورود و دخول فارسی ترجمه نموده‌اند؛ و طبیعتاً برای خواننده سؤال می‌شود که چگونه همگان آن هم بدون استثنا وارد و داخل در جهنم می‌شوند؟ حتی انبیاء و اولیای الهی! (البته این مسئله در تفسیر نیز مورد اختلاف است که پرداختن به مباحث تفسیری از موضوع مقاله خارج است).

با مراجعه به کتب لغت درمی‌یابیم که معنای ورود در زبان عربی (دست کم همیشه) به معنای داخل شدن نیست. ازهری ذیل واژه ورد درباره آیه مورد بحث می‌نویسد:

«زجاج گفته است اختلاف مفسران درباره این آیه فراوان است ... ابن مسعود و حسن و قتاده گفته‌اند وارد شدن به جهنم به معنای داخل شدن به آن نیست و دلیل‌شان در این مسئله جداً قوی است؛ زیرا عرب می‌گوید "وَرَدْنَا مَاءَ كَذَا" وارد بر فلان آب شدیم در حالی که داخل در آن نشده‌اند، خداوند هم می‌گوید ﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ﴾ (قصص/۲۳) و زمانی که شخصی به شهری برسد و هنوز داخل آن نشده باشد عرب‌ها می‌گویند: "قَدْ وَرَدَتْ بَلَدَ كَذَا وَ كَذَا" به فلان شهر رسیدیم» (ازهری، بی تا: ۱۴/۱۱۶-۱۱۷).

سپس استدلالی تفسیری از ابواسحاق بیان می‌کند و بعد دلیل لغوی او را چنین می‌آورد:
«در لغت زمانی که شخصی اشراف به شهر یا آبی داشته باشد (به شهر یا آبی برسد) چه داخل آن شده باشد یا داخل نشده باشد گفته می‌شود: "وَرَدْتُ بَلَدَ كَذَا و مَاءَ كَذَا" وارد بر فلان شهر یا آب شدم. زهیر نیز چنین سروده است:

فَلَمَّا وَرَدْنَا الْمَاءَ زُرْنَا جَمَاعَهُ *** وَضَعْنَ عِصِيَّ الْحَاضِرِ الْمُتَخَيِّمِ

معنا این است که زمانی به آب رسیدند در آنجا اقامت گزیدند؛ بنابراین، به اجماع "ورود" دخول نیست.» (همان).

با توجه به این توضیحات "ورود" در زبان فارسی باید به "رسیدن" یا "اشراف داشتن" ترجمه شود. حال رسیدن و اشراف داشتن بر چیزی ممکن است همراه با داخل شدن به آن باشد و ممکن است داخل شدن به آن را به همراه نداشته باشد.

معاصران لغت‌نویس درباره واژگان قرآنی نیز این مسئله را متذکر شده‌اند؛ مصطفوی می‌گوید:

«اصل واحد در ماده "ورد" آخرین مرتبه از اشراف (رسیدن) در مقابل صدور است و اشراف قبل از دخول است؛ در ماده "سوط" گفتیم که "دخول" یعنی واقع شدن و قرار گرفتن در درون چیزی که در مقابل خروج است؛ اما "ورود" اولین مرتبه از دخول و قبل از دخول است و مقابل صدور است؛ یعنی نزدیک شدن به چیزی» (مصطفوی، بی‌تا. ۸۳/۱۳).

وی در ماده «صدر» می‌نویسد:

«صدر در مقابل ورود است؛ در ورود نظر به آمدن چیزی به درون است و صدور ناظر به رفتن چیزی به خارج است. ... ورود مقدم بر دخول است.» (مصطفوی، بی‌تا. ۲۰۶/۶).
دانشمندان لغت "ورود" را به معنای "دخول" ندانسته‌اند همان‌طور که گذشت حتی برخی گفته‌اند به اجماع "ورود" دخول نیست؛ نهایتاً برخی دانشمندان لغت گفته‌اند: ورود اشراف قبل از دخول است و گاهی به معنای دخول هم هست (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۳:

۱۶۰). بنابراین، می‌توانیم نتیجه بگیریم که کلمه ورود در لغت به خودی خود و بدون قرینه به معنای رسیدن، اشراف، در شُرْف چیزی بودن و ... است و به معنای دخول نیست. البته برخی در تفسیر با استناد به برخی احادیث و آیات خواسته‌اند بگویند ورود به معنای دخول است؛ «ورد» و مشتقات آن ۱۱ بار در قرآن به کار رفته‌اند؛ مهم‌ترین آیه که باید ورود را دخول معنا کرد عبارت است از: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلَ اللَّهِ مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (انبیاء/۹۸-۹۹)؛ در این باره ممکن است بگوییم ورود به خودی خود و بدون قرائن به معنای دخول نیست، اما با قرائن می‌تواند معنای دخول را داشته باشد و در این موارد قرینه وجود دارد که باید ورود را به معنای دخول بگیریم؛ پس ورود بدون قرینه به رسیدن و اشراف معنا می‌شود؛ چنانچه در آیه ﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ﴾ (قصص/۲۳) نیز به خاطر قرائن نمی‌توان ورود را به معنای دخول دانست. نتیجه این‌که ترجمه آیه مورد بحث ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ (مریم/۷۱) به شکل ذیل صحیح‌تر است.

هیچ کس از شما نیست مگر آن‌که به جهنم مشرف خواهد بود (قرشی).
و هیچ يك از شما نیست مگر این‌که به [آستانه] جهنم می‌رسد (طاهری).
برخی مترجم‌ها هر دو معنای اشراف و دخول را آورده‌اند که با توجه به استدلال‌های لغوی فوق، توجیهی برای کاربرد دوگانه معنا در ترجمه باقی نمی‌گذارد.
و از شما (انسان‌ها) احدی نیست جز آنکه مشرف به ورود در دوزخ شده و یا وارد در آن خواهد شد (مشکینی).

۲-۱-۲- ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَ...﴾ (اعراف/۱۳۳)

پس ما توفان و هجوم ملخ ... را فرستادیم (انصاریان).

سپس (بلاها را پشت سر هم بر آنها نازل کردیم) طوفان و ملخ و ... (مکارم).

پس ما طوفان و ملخ و ... را بر آنها فرستادیم (مشکینی).

طوفان (توفان) در عرف زبان فارسی به معنای باد شدید، تندباد، گردباد و مانند آن است؛ لذا وقتی در ترجمه آیه طوفان را می‌آوریم فارس زبانان از آن "باد شدید" را می‌فهمند در حالی که با مراجعه به کتاب‌های لغت درمی‌یابیم کلمه طوفان در زبان عربی با معنای طوفان (تندباد) در زبان فارسی متفاوت است. بنگرید:

«طوفان آبی است که همه جا را فرامی‌گیرد» (فراهیدی، بی‌تا: ۴۵۸/۷).

«زجاج گفته است طوفان هر چیزی است که زیاد باشد و گروهی را احاطه کند و دورشان بچرخد مثل سیلابی که شهرهای فراوان را در برمی‌گیرد؛ همچنین مرگ سریع ناگهانی طوفان است، مرگ عمومی طوفان است» (ازهری، بی‌تا: ۲۵/۱۴).

«طوفان باران شدید است و آب فراوانی است که همه چیز را در بر می‌گیرد» (جوهری، بی‌تا: ۱۳۹۷/۴).

«طوفان هر حادثه‌ای است که انسان را فراگیرد و آیه ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ﴾ بر همین اساس است؛ و درباره آبی که خیلی زیاد باشد متعارف شده است و چون حادثه‌ای که بر قوم نوح وارد شد آب بود خداوند فرمود ﴿فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ﴾ (عنکبوت/۱۴)» (راغب، بی‌تا: ۵۳۲).

بنابراین، طوفان در معنای لغوی خود یا "آب فراوان" و "سیلاب" و یا هر حادثه فراگیری است؛ البته برای آب فراوان و سیلاب متعارف شده است.

قرشی در ذیل آیه می‌نویسد: «طوفان: هر حادثه محیط به انسان است، ولی در آبی که به حد اعلای کثرت رسیده، متعارف شده است زیرا طوفانی که قوم نوح را فراگرفت آب بود (مفردات) لذاست که آن در اقرب الموارد: باران شدید، آب غالب که هر چیز را فرامی‌گیرد، شدت تاریکی شب، مرگ عمومی، قتل عام، سیل غرق کننده و ... آمده است قول مجمع نیز نظیر اقرب است. ﴿فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾ (عنکبوت/۱۴). غرض از طوفان طغیان آب است. مراد از طوفانی که فرعونیان را گرفت چیست؟ آن را سیل، مرگ عمومی، طاعون، آبله

گفته‌اند ... ظاهراً مراد از طوفان آب و سیل باشد ... در مجمع در روایتی که از صادقین علیهما السلام نیز نقل شده آن را آب فرموده‌اند که دیار و مساکن فرعونیان را خراب کرد تا به بیابان پناه برده، چادرها به پا داشتند. در تورات فعلی سفر خروج باب نهم آن را تگرگ توأم با رعد و آتش گفته است که بر مصریان بارید تا به موسی الحاح کردند در اثر دعای موسی آن بلا رفع شد.» (قرشی، ۱۳۷۱ش: ج ۴: ۲۵۲-۲۵۳)

بنابراین، ترجمه درست آیه چنین می‌شود:

و بر آنان سیلاب و ملخ و ... را فرستادیم (رضایی؛ گرمارودی).

کلمه طوفان دو بار در قرآن به کار رفته است؛ یکی در آیه ۱۳۳ سوره اعراف درباره عذاب قوم حضرت موسی علیه السلام و دیگری در آیه ۱۴ سوره عنکبوت درباره عذاب قوم نوح علیه السلام. برخی که در آیه ۱۳۳ اعراف آیه را به طوفان ترجمه کرده بودند در آیه ۱۴ عنکبوت کلماتی افزوده‌اند. بنگرید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾
(عنکبوت/۱۴)

اما سرانجام طوفان و سیلاب آنان را فراگرفت (مکارم).

پس آنها را طوفان (آب) فراگرفت (مشکینی).

و این شاهدی است که طوفان در آیه ۱۳۳ اعراف نیز به معنای سیلاب است نه طوفان فارسی که به معنای باد شدید و امثال آن است.

۲-۱-۳- واژه شراب و برخی مشتقات آن

ریشه «شرب» ۳۹ بار در قرآن کریم به کار رفته است. در برخی موارد مانند ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا﴾ (بقره/۶۰ و ۱۸۷، اعراف/۳۱، طور/۱۹، حاقه/۲۴ و مرسلات/۴۳) مشکل خاصی در ترجمه وجود ندارد و مترجمان آن را «بخورید و بیاشامید» و مشابه آن ترجمه کرده‌اند؛ اما در برخی موارد از جمله در ۱۰ مورد که به صورت کلمه شراب (به صورت‌های مضاف، با ال و ...) به کار رفته، اشتباهاتی در ترجمه رخ داده است. مهم‌ترین آیات شبه برانگیزی که برخی

مترجم‌ها آنها را به غلط ترجمه کرده‌اند به ترتیب مصحف عبارت است از آیات ۴۶ صافات، ۵۱ ص، ۵، ۶ و ۲۱ انسان، ۲۴ نبأ و ۲۸ مطففین.

ابتدا در هر آیه به ترجمه‌ای که به نظر نادرست است نگاهی می‌اندازیم و سپس به بررسی ماده و ریشه این واژگان خواهیم پرداخت.

﴿يَتَضَاءُ لَذَّةً لِلشَّارِبِينَ﴾ (صافات/۴۶)

شرابی سفید و درخشنده، و لذت‌بخش برای نوشندگان (مکارم) و بسیاری از مترجمان.

﴿مُتَكِّينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ﴾ (ص/۵۱)

در آنجا بر تخت‌ها تکیه زنند و میوه‌های بسیار خوش و شراب می‌طلبند (الهی قمشه‌ای).

تکیه کنند بر تخت‌ها در بهشت می‌خوانند خادمان خود را که میوه‌های بسیار و شراب

بی‌خمار نزد ایشان آرند (یاسری).

در ترجمه ابوالفتح رازی، شعرانی، عاملی نیز این آیه به شراب ترجمه شده است.

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾ (انسان/۵)

در بهشت از جام شرابی نوشند که طبعش (در لطف و رنگ و بوی) کافور است

(الهی قمشه‌ای).

﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾ (انسان/۶)

این شراب از چشمه‌ای است که بندگان خدا (یعنی اولیاء خدا) از آن می‌نوشند

(میزار خسروانی).

﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾ (انسان/۲۱)

و پروردگارشان به آنان شرابی پاک می‌نوشاند (گرمارودی).

﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا﴾ (نبأ/۲۴)

در آنجا نه چیز خنکی بچشند و نه شرابی نوشند (برزی).

﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾ (مطففین/۲۸)

یعنی از چشمه‌ای که اشخاص عالی مقام از آن می‌نوشتند. (شراب اشخاص عالی مقام از تسنیم است و شراب نیکوکاران از تسنیم، چاشنی دارد) (بلاغی).

کلمه "شراب" در فارسی استعمال می‌شود و معنایی کاملاً متفاوت از «شراب» در زبان عربی دارد. شراب در زبان فارسی (دست‌کم در معنای عرفی امروزی‌اش) به معنای مایع مست‌کننده، می، باده، عَرَق و تقریباً معادل «خمر» در زبان عربی است. به طور عادی زمانی که آیات فوق در زبان فارسی به «شراب» ترجمه می‌شود برای خواننده فارس زبان معنای می و امثال آن دارد و ممکن است سؤالاتی برای او پیش بیاید. اما ماده «شرب» در زبان عربی (حتی در عربی امروزی) به معنای مطلق نوشیدنی است. بنگرید: «و الشَّرَاب: اسم لما يُشْرَب، و كل شيء لا يَمضغ فإنه يقال فيه: يُشْرَب.» (شراب اسم است برای چیزی که نوشیده می‌شود و هر چیزی که جویده نشود گویند آن نوشیده می‌شود) (فراهیدی، بی تا: ۲۵۷/۶).

«و الشَّرَاب: ما شُرِب من ماء أو غيره.» (شراب یعنی آنچه نوشیدنی است آب باشد یا غیر آب) (ابن درید، بی تا: ۳۱۱/۱).

«الشَّرَاب: ج أَشْرِبَة: بر هر نوشیدنی اطلاق می‌شود» (بستانی، ۱۳۷۵: ۵۲۲).
با توجه به روشن بودن بحث به ذکر عبارات بیشتر نمی‌پردازیم؛ بنابراین، در زبان عربی به هر نوشیدنی شراب اطلاق می‌شود و به طور عادی باید به «نوشیدنی، آشامیدنی» و مشابه‌های آن ترجمه شود و ترجمه آن به شراب فارسی که معنای می و خمر دارد غلط است. (در آیاتی که کلمه خمر وجود دارد از جمله ﴿يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ﴾ (بقره/۲۱۹) تمام ترجمه‌های فارسی جامع التفاسیر خمر را به شراب یا می ترجمه کرده‌اند).

آری در بهشت شراب به معنای «خمر»، می، باده و ... وجود دارد (و بحث تفسیری آن از مقاله کنونی خارج است) چنانچه خداوند می‌فرماید ﴿وَأَنهَازُ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾ (محمد/۱۵) و آن از کلمه «خمر» استفاد می‌شود اما در آیات مورد اشاره به دلیل نبود قرینه،

مجوزی برای ترجمه آیات به شراب وجود ندارد. بنابراین، در تمامی آیات مورد اشاره کلمه شراب مانند آیات ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا﴾ (بقره/۶۰ و ۱۸۷، اعراف/۳۱، طور/۱۹، حاقه/۲۴ و مرسلات/۴۳) باید به آشامیدن ترجمه شود. برای نمونه در هر آیه به یک ترجمه صحیح نیز اشاره می شود. بنگرید:

﴿يَتَذَقُّوا لَذَّةَ لِلْشَّارِبِينَ﴾ (صافات/۴۶)

که سفید باشد و مایه لذت نوشندگان (پاینده).

﴿مُتَكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ﴾ (ص/۵۱)

در آنجا تکیه زده اند و هر گونه میوه و نوشیدنی که بخواهند می طلبند (آیتی).

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾ (انسان/۵)

همانا نیکان همواره از جامی می نوشند که نوشیدنی اش آمیخته به کافور [آن ماده سرد، سپید و معطر] است (انصاریان).

﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾ (انسان/۶)

از چشمه ای که بندگان خداوند از آن می آشامند (گرمارودی).

﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾ (انسان/۲۱)

و پروردگارشان آشامیدنی پاک به آنها می نوشاند (طاهری).

﴿لَا يَذُقُونَ فِيهَا رِزْدًا وَلَا شَرَابًا﴾ (نبا/۲۴)

در آنجا نه خنکی (هوا و نوشیدنی) چشند و نه آشامیدنی (گوارا) (مشکینی).

﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾ (مطففین/۲۸)

چشمه ای که مقربان از آن می نوشند (پاینده).

۳- علم صرف

یکی دیگر از علوم تأثیرگذار بر برداشت و ترجمه قرآن علم صرف است. دو اصل «دقت در صیغه صحیح افعال» و «دقت در ریشه یابی صحیح واژگان» عامل فهم درست و در نتیجه

ترجمه صحیح آیات قرآن است. به نمونه‌هایی از اختلافات و اشتباهات صرفی به دلیل عدم توجه به این دو اصل که باعث خطای در القای معانی قرآن شده است می‌نگریم.

۳-۱- لزوم توجه به صیغه صحیح فعل‌ها

برخی اشتباهات در ترجمه قرآن ناشی از عدم توجه به صیغه صحیح آیه بوده است. به برخی از این نمونه‌ها بنگرید:

۳-۱-۱- ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا﴾ (فجر/۲۵)

درباره این آیه در ترجمه‌های قرآن اختلاف وجود دارد. منشأ اختلاف این است که برخی فعل را معلوم و برخی فعل را مجهول معنا کرده‌اند. اگر فعل معلوم باشد ضمیر «عَذَابُهُ» به خدا برمی‌گردد؛ یعنی خدا کسی را چنین و چنان عذاب نمی‌کند؛ ولی اگر مجهول باشد ضمیر «عَذَابُهُ» به شخص مجرم برمی‌گردد؛ یعنی شخص مجرم چنین و چنان عذاب نمی‌شود.

البته در قرائت آیه نیز اختلاف وجود دارد و برخی قاریان آن را «لَا يُعَذِّبُ» به فتحه ذال و مجهول قرائت کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰: ۲۸۵). نکته قابل توجه این است که در قرائت رایج و کنونی حفص از عاصم آیه به صورت معلوم قرائت شده است و طبیعتاً نباید قرائت معلوم، در ترجمه به صورت مجهول بروز کند. مترجمانی که آیه را مجهول معنا کرده‌اند کم نیستند. بنگرید:

در آن روزگاران عذابش را هیچ‌کس نمی‌کشد (فارسی).

در آن روز، هیچ‌کس مثل او عذاب نکشد (ارفع).

پس روز چنین، عذاب کرده نشود چون عذاب او احدی (شعرانی؛ صفی‌علیشاه).

آن روزی است که هیچ فردی بی‌جهت عذاب نمی‌شود (کاویانپور).

در آن روز هیچ‌کس عذابی همانند او نمی‌کشد (حجتی).

البته بسیاری نیز آیه را به درستی معلوم ترجمه کرده‌اند. بنگرید:

در آن روز هیچ کس را همانند عذاب او عذاب نکند (پورجوادی).

در آن روز هیچ کس همانند او (خدا) عذاب نمی کند (مکارم).

آیه بعد یعنی «وَلَا يُؤْتِي وَثَاقَهُ أَحَدٌ» (فجر/۲۶) نیز دقیقاً همین گونه است و در معلوم و مجهول بودن «يُؤْتِي» نیز ترجمه ها متفاوت است که به دلیل روشن شدن مطلب نیازی به تکرار مباحث نیست.

۳-۲-۱ «وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» (کهف/۲۸)

حروف اصلی فعل «لَا تَعْدُ» «عدو» است و در لغت چنین معنا شده است:

«عَدَا يَعْدُو ... و تجاوز ما ینبغی له أن یقتصر علیه». (از آنچه باید به آن اکتفا می کرد تجاوز کرد) (فراهیدی، بی تا: ۲/۲۱۳).

بحث و اختلاف اصلی این است که این فعل صیغه مفرد مؤنث غایب (صیغه ۴) است یا مفرد مذکر مخاطب (صیغه ۷)؟ لا ناهیه و جازم است و «تعد» نیز مضارع مجزوم است و علامت جزم آن حذف حرف عله (واو) است (ر.ک. صافی، ۱۴۱۸: ۱۷۴/۱۵). به هر حال صیغه ۴ و ۷ آن یکی است. برخی آیه را با صیغه ۷ و به صورت مخاطب ترجمه کرده اند. بنگرید:

چشمان خود را از آنها برمگیر (مکارم).

دیدگانت را از آنان برمگیر (رضایی).

دو چشمت را از آن برمگیر (برزی).

دو چشم خویش از ایشان مگردان (فارسی).

اگر فعل مفرد مذکر مخاطب باشد فاعل آن وجوباً مستتر است و «عیناک» باید مفعول - به آن باشد، اما اگر این کلمه مفعول و منصوب می بود «عینیک» می شد (در ترجمه های فوق نیز چشم به صورت مفعولی ترجمه شده است)؛^۲ در قرائت کنونی «عیناک» با الف، مرفوع و فاعل برای «لَا تَعْدُ» است؛ لذا فعل صیغه ۴ است؛ در نتیجه ترجمه صحیح آیه چنین

است:

دیدگانت (از التفات) به آنان (به سوی ثروتمندان) برنگردد (انصاریان).
مباد که هر دو چشم از آنها (به شخص دیگر و چیز دیگر) منصرف شود (مشکینی).
دیدگانت از آنان به دیگران دوخته نشود (گرمارودی).
نباید در گذرد دو چشم از ایشان (مصباح‌زاده).

۳-۲- لزوم توجه به ریشه‌یابی صحیح

برخی اشتباهات در ترجمه قرآن ناشی از عدم توجه به ریشه‌یابی صحیح آیه بوده است. به برخی از این نمونه‌ها بنگرید:

۳-۲-۱- ﴿مَا تَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾ (بقره/۱۰۶)

این آیه یکی از آیات بحث برانگیز علوم قرآنی و همچنین تفسیر است. شاید بتوان گفت اختلافات مباحث نسخ علوم قرآنی و تفسیر در ترجمه آیه تأثیر مستقیم گذاشته و منشأ اختلاف در ترجمه آیه شده است. فارغ از مباحث تفسیری و علوم قرآنی توجه به ریشه کلمه (دست‌کم) برای ترجمه آیه راهگشا است. اگر واژه «نُسِهَا» مهموز و از ماده «نَسَأَ» باشد معنای "به تأخیر انداختن" و مشابه آن دارد و اگر ناقص و از ماده «نَسَى» باشد به معنای "فراموش کردن" و مشابه آن است. برخی ظاهراً آیه را از ماده نَسَأَ گرفته و چنین ترجمه کرده‌اند:

(حکم) هر آیه‌ای را که (بر اساس مصالح مردم و مقتضای زمان) از میان برداریم یا به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا ماندنش را می‌آوریم (انصاریان).

هر حکمی را نسخ کنیم، و یا نسخ آن را به تأخیر اندازیم، بهتر از آن، یا همانند آن را می‌آوریم (مکارم).

اگر آیه‌ای را نسخ کنیم یا (حکم) آن را واپس افکنیم به از آن یا همگون آن را می‌آوریم (گرمارودی).

هیچ آیه‌ای را منسوخ و باطل نمی‌کنیم و یا نسخ و ابطال آن را به تأخیر نمی‌اندازیم مگر اینکه آیه‌ای بهتر و یا همانند آن را بیاوریم (کاویانپور).

روشن است که «نُسِّهَا» بر «نَسَخُ» عطف شده و «نَسَخُ» با اسم شرط جازم «ما» مجزوم شده و طبیعتاً «نُسِّهَا» نیز مجزوم است. با توجه به علم صرف و ریشه‌یابی صحیح معلوم می‌شود که صیغه متکلم مع الغیر ماده «نَسَأَ» مهموز، «نُسِّئُ» است و هیچ دلیلی برای حذف همزه و لام الفعل وجود ندارد؛ زیرا جزم مهموز در صیغه ۱۴ سکون است؛ اما صیغه متکلم مع الغیر ماده «نَسَى» ناقص، «نُسِّ» است؛ زیرا جزم ناقص در صیغه ۱۴ به حذف حرف عله است. در نتیجه اگر در آیه «نُسِّهَا» بود می‌بایست آیه را به «تأخیر انداختن» و مشابه آن ترجمه می‌کردیم؛ اما اکنون که آیه «نُسِّهَا» است باید به فراموش کردن و مشابه آن ترجمه شود و ترجمه آن به تأخیر انداختن غلط است. به برخی ترجمه‌های درست آیه بنگرید:

هر نشانه‌ای را که زایل کنیم یا از خاطرهای ببریم بهتر از آن یا مثل آن را می‌آوریم (مشکینی).

هر نشانه‌ای را که تغییر می‌دهیم (و نشانه دیگری جانشین آن می‌کنیم و) یا به فراموشی می‌سپاریم، بهتر از آن، یا همانندش را می‌آوریم (رضایی).

هیچ آیه‌ای را منسوخ یا ترك نمی‌کنیم مگر آن‌که بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم (آیتی).

۳-۲-۲- ﴿وَ اكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُنَا إِلَيْكَ﴾ (اعراف/۱۵۶)

برخی مترجمان «هُدُنَا» را «هدایت شدیم» و مشابه آن معنا کرده‌اند و پنداشته‌اند این واژه از ریشه «هَدَى يَهْدِي» است و برخی آن را «بازگشتیم، توبه کردیم» و مشابه آن ترجمه نموده‌اند و آن را از ریشه «هَادَ يَهْوُدُ» دانسته‌اند.

نمونه‌هایی از ترجمه «هدایت شدن» چنین است:

و برای ما در این دنیا و در آخرت نیکی مقرر فرما، به راستی ما به سوی تو هدایت یافته‌ایم (برزی).

و برای ما در این دنیا پاداش نیکو رقم زن و در آخرت نیز، زیرا که ما راه به تو یافته‌ایم (فارسی).

خداوند! برای ما در دنیا و در آخرت نیکی مقرر فرما که به سوی تو هدایت یافته‌ایم (ارفع).

و بنویس در مقدرات ما در این دنیا نیکی و هم در آخرت. البته ما راه یافتیم به سوی تو و متوقع لطف توایم (یاسری).

بر اساس صرف واژه و هیئت آن، معلوم می‌شود که صیغه متکلم مع‌الغیر ماضی «هَدَي» یَهْدِي» به صورت معلوم «هَدَيْنَا» و به صورت مجهول «هَدَيْنَا» است که هیچ یک با واژه «هَدْنَا» سازگار نیست. اما صیغه متکلم مع‌الغیر ماضی «هَادَ يَهُودُ» مانند «قَالَ يَقُولُ»، «هَدْنَا» است. در نتیجه این واژه از ریشه «هَادَ يَهُودُ» است و باید با این ریشه ترجمه شود. در لغت «هَادَ يَهُودُ» را چنین ترجمه کرده‌اند:

«و هَادَ الرجل يهود هَوْدًا، إذا رجع و ناب، و منه قول الله جلّ و عزّ: ﴿إِنَّا هَدْنَا إِلَيْكَ﴾ أي أَنَّبْنَا وَ تُبْنَا وَ رَجَعْنَا» (ابن‌درید، بی‌تا: ۶۸۹/۲).

«قال الله جلّ و عزّ: ﴿إِنَّا هَدْنَا إِلَيْكَ﴾ أي تُبْنَا إِلَيْكَ» (به سوی تو توبه کردیم) (ازهری، بی‌تا: ۲۰۵/۶).

بنابراین، این واژه باید چنین ترجمه شود:

و برای ما در این دنیا و آخرت، نیکی مقرر کن که ما به سوی تو بازگشته‌ایم (انصاریان).

برای ما در این دنیا و آخرت سعادت بنویس، ما به سوی تو توبه آوردیم (قرشی).

و برای ما در این دنیا نیکی مقرر کن و در آخرت نیز هم. که ما به سوی تو رجوع کردیم (جعفری).

۴- تحلیل معنای «قدر» با توجه به علم لغت و صرف

در برخی موارد نوع کاربرد برخی آیات برای عرب‌زبانان نیز سؤال برانگیز است. یکی از آیاتی که بحث برانگیز بوده و باعث ایجاد سؤال در ذهن مخاطب می‌شود آیه ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (انبیاء/۸۷) است که ظاهراً تأمل در لغت و نوع کاربرد «قدر یقدر» پاسخ سؤال است. این سؤال به اندازه‌ای جدی و مهم است که پیشینیان لغت‌نویس عرب بدان توجه داشته‌اند. به عنوان نمونه ازهری در تهذیب اللغة می‌نویسد:

«فراء درباره آیه ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ گفته است معنی آیه این است که «فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ مِنَ الْعُقُوبَةِ مَا قَدَرْنَاهُ». و أبوهیثم گفته است: روایت شده که او رفت در حالی که از قومش خشمگین شده بود و روایت شده که او در حالی که از خدا خشمگین شده بود رفت؛ اما کسی که اعتقاد داشته باشد یونس گمان کرد که خدا بر او قدرت ندارد کافر است؛ زیرا کسی که چنین گمانی داشته باشد مؤمن نیست و یونس فرستاده خداست و چنین گمانی برای او درست نیست. پس معنا چنین است: «فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ». و گفته است احتمال دارد تفسیرش چنین باشد که گمان کرد بر او تنگ و سخت نمی‌گیریم مانند آیه ﴿وَمَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ﴾ (طلاق/۷) همچنین است آیه ﴿وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ﴾ (فجر/۱۶) معنی قدر عبارت است از بر او تنگ و سخت گرفت. خدا بر یونس شدیدترین تنگنای عذاب دنیایی را انجام داد؛ زیرا او را در شکم نهنگ زندانی کرد و او اندوه زده شد، در شکم نهنگ با خشمش عذاب شد. از منذری شنیدم که می‌گفت ابن‌یزیدی از ابی حاتم درباره آیه ﴿فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ خبر داده است که معنای آن یعنی بر او سخت نگیریم. او گفته است اخفش معنای «نقدر» را ندانست و به سمت قدرت رفت و چنین معنا کرده که گمان کرد می‌تواند از دست ما فرار کند در حالی که او کلام عرب را نمی‌شناخته تا جایی که گفته برخی از مفسران گفته‌اند در آیه استفهام اراده شده است؛ یعنی

آیا گمان کرد که بر او قدرت نداریم؟ اگر اخفش معنای «سخت گرفتن» را برای «نقدر» می‌دانست چنین اشتباهی نمی‌کرد؛ او نسبت به کلام عرب عالم و دانشمند نبود؛ بلکه در قواعد نحو دانشمند بود» (ازهری، بی‌تا: ۳۸/۹-۳۹).

ابتدا نظری به دیدگاه دو مفسر معاصر می‌اندازیم و سپس به جمع‌بندی می‌پردازیم: علامه طباطبایی می‌نویسد: «چون قومش ایمان نیاوردند از آنان خشناک شد و پنداشت که ما بر او تنگ نمی‌گیریم. از «قدر علیه رزقه» به معنای تنگ گرفتن است» (طباطبایی ۱۴۱۷ق. ج ۱۴، ۳۱۵-۳۱۴).

آیت الله جوادی آملی در کتاب توحید در قرآن تحت عنوان «قدرت در لغت» می‌نگارد: «ریشه‌های مختلف قَدَر، قَدَر، قدرت و مانند آن که با اوزان متعدد و هیئت‌های گونه‌گون مطرح می‌شود سبب پیدایش معانی متعدد شده است؛ گاهی به معنای ضیق و تنگ آمده، مانند ﴿يُسْطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾ (روم/۳۷)؛ (خدا) روزی را برای هر کس بخواهد فراخ یا تنگ می‌گرداند؛ ﴿فَقَضَىٰ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ (انبیاء/۸۷)؛ پس پنداشت که ما هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم. گمان پیامبر بزرگواری چون حضرت یونس (علیه السلام) این نبود که خدا بر او قدرت نمی‌یابد بلکه می‌پنداشت که خدا بر او سخت نمی‌گیرد. گاه نیز به معنای اندازه و مقدار است، مانند ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ (قمر/۴۹) ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم. چنان که گاه به معنای قوت و توانایی می‌آید، مانند ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (فاطر/۱)» (جوادی آملی، ۱۳۸۳ش: ۳۳۷-۳۳۶).

اینکه گفته شود قدر گاهی به فلان معناست و گاهی به فلان معنا، جای سؤال است که در چه زمانی به چه معنایی است. به عبارتی قاعده و ملاک فهم معنای آن چیست؟ وی در درس تفسیر ذیل آیه مورد بحث می‌گوید:

﴿فَقَضَىٰ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ این «قَدَرَ يَقْدِرُ» است نه «قَدَرَ يَقْدُرُ»؛ از باب قدرت نیست. «قَدَرَ يَقْدِرُ» یعنی «يُضَيِّقُ»؛ این باب متعدی است و در چند جای قرآن «قَدَرَ» به معنای «ضَيَّقَ»

به کار رفته است مانند ﴿لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ﴾ (طلاق/۷) در انفاق اگر کسی متسع الرزق است برابر سعه مالش انفاق کند و اگر کسی مقذور الرزق است یعنی مضیق الرزق است، تنگدست است در مضیقه و فشار مالی است به مقدار توانش انفاق کند. همچنین است آیه ﴿اللَّهُ يُسِطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾ (رعد/۲۶) یعنی «لا یبسط» و «یُضِیقُ» این «یَقْدِرُ» یعنی تنگ می گیرد. یا بر اساس برخی قرائت ها «قَدَّرَ» است که از تقدیر است یعنی گمان کرد که خدای سبحان حوادث تلخی را برای او مقدر نمی کند. چه ثلاثی مجرد باشد چه ثلاثی مزید هیچ کدام از باب قدرت نیست یا به تقدیر برمی گردد یا به قَدَر و تنگ گرفتن (جلسه ۵۳ تفسیر سوره انبیاء، ۱۳۸۹/۱۰/۵). فعل ﴿لَن نَّقْدِرَ﴾ به معنای «تنگ و سخت نمی گیریم» و متعدی از «قَدَرَ يَقْدِرُ» است؛ نه «قَدَرَ يَقْدُرُ» به معنای قدرت. ... برخی قرائت ها در این آیه «لَن نُّقَدِّرَ» یعنی از تقدیر است به این معنا که حضرت یونس گمان می کرد خدا حوادث تلخی را برای او مقدر نمی کند. پس ﴿لَن نَّقْدِرَ﴾ خواه ثلاثی مجرد باشد یا ثلاثی مزید، از باب قدرت «قَدَرَ يَقْدِرُ» نیست بلکه یا به تقدیر بازمی گردد یا به قَدَر و تنگ گرفتن (جوادی آملی، ۱۴۰۱ش: ۲۰۹/۵۷-۲۰۸).

۴-۱- بررسی نظرات درباره قدر

این نکته که قدر یقدر دو نوع استعمال دارد یکی باب «فَعَلَ يَفْعُلُ» به معنای تنگ گرفتن مقابل «یَبْسُطُ» و یکی باب «فَعَلَ يَفْعُلُ» به معنای قدرت، تفسیر جالب و ساده ای برای حل مسئله است و یک قاعده و ملاک برای فهم معنا ارائه می کند؛ لکن جای تعجب است که چنین نکته ظریفی از نگاه دانشمندان لغت و تفسیر گذشته مغفول مانده است. نگارنده در کتب تفسیری ذیل آیه چنین توجیهی را درباره آیه نیافت. همچنین با مراجعه به کتب لغت متعدد چنین فرقی دیده نشد. بلکه ظاهراً «قدر» در باب «فَعَلَ يَفْعُلُ» استعمال نمی شود؛ لذا به نظر می رسد این استحسانی شخصی از دید این مفسر بزرگ است. حتی ابن فارس که در برخی موارد متذکر می شود برخی ریشه ها چند اصل دارند در ذیل قدر چنین فرقی را قائل

نیست: «قدر: قاف و دال و راء اصل صحیحی است که دلالت بر نهایت چیزی و کُنه آن و انتهایش می‌کند... آیه ﴿وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ﴾ (طلاق/۷) معنایش سختی و تنگی در رزق است و قاعده آن این است که به چنین شخصی میزان اندکی رزق داده شده است» (ابن فارس، بی تا، ج ۵، ص ۶۳).

جای تعجب است که *التحقیق* نیز درباره این آیه نه در ذیل قدر و نه در جای دیگری نکته روشنی نگفته است. نهایتاً در ذیل قدر درباره آیات مشابه می‌نویسد:

«از مصادیق تقدیر، قَدْر به معنی تضییق (سخت گرفتن) و به معنی مبلغ و مقدار معین است؛ زیرا تقدیر همراه با تضییق و تنگ گرفتن است و مقابل اطلاق و توسعه قرار دارد. ماده قدر مستقلاً دلالت بر تضییق و مقدار معین ندارد؛ بلکه در کنار تقدیر و در اثر آن چنین معنایی را می‌رساند. اصل (توانایی بر انتخاب انجام یا ترک کار) در همه مشتقات وجود دارد: ﴿اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ﴾ (عنکبوت/۶۲)، ﴿وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ﴾ (طلاق/۷) منظور در همه موارد فوق، تقدیر و قرار دادن چیزی تحت خصوصیات و حدود معین است و معنای آیات به ترتیب چنین می‌شود: الف) خدا رزق را برای هر کس بخواهد گسترش می‌دهد و رزق هر کس را هم بخواهد تحت حدود و قیود معینی قرار می‌دهد؛ ب) کسی که رزقش تحت حدود معینی قرار گرفته نباید نگران باشد؛ بلکه از آنچه برای او مقدّر شده است هزینه کند» (مصطفوی؛ بی تا: ۲۰۸/۹-۲۰۹).

در تفسیر روشن هم فقط آیه را چنین ترجمه می‌کند: «تصور کرد که ما نخواهیم توانست او را محدود کنیم» (مصطفوی، ۱۳۸۰ش: ۲۰/۱۴).

۴-۲- راه حل مسئله

ممکن است گفته شود ثلاثی مزید قدر به معنای قدرت است و ثلاثی مجرد آن به معنای ضیق و تنگ گرفتن؛ اما با مراجعه به آیات چنین فرق‌گذاری صحیح نیست؛ زیرا آیاتی مانند ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ﴾ (مائده/۳۴) و ﴿أُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا﴾

(قمر/۲۱) با این که باب ثلاثی مجرد قدر هستند؛ ولی به معنای قدرت اند. به عبارتی هم ثلاثی مزید این ریشه از باب تفعیل و افتعال^۳ به معنای قدرت به کار رفته؛ و هم ثلاثی مجرد و اسم فاعل^۴ آن نیز به معنای قدرت به کار رفته است و چنین فرق گذاری بین باب ها یا مجرد و مزید صحیح نیست.

یا ممکن است گفته شود قدر با حروف جر متعدی معانی متعددی می یابد. لکن با بررسی انجام شده قاعده و ضابطه ای برای آن یافت نشد و در بیشتر موارد قدر به صورت ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید با حرف «علی» به کار رفته و در برخی موارد ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید، بدون حرف جر متعدی استعمال شده و در برخی موارد با حرف «لام» به کار رفته است.

آنچه نگارنده از بررسی تمام مشتقات قدر یعنی ۱۳۲ موردی که در قرآن به کار رفته به دست آورد این است که قدر به صورت ثلاثی مجرد (دست کم در آیات قرآن) دو نوع استعمال دارد. گاهی به صورت لازم به کار می رود و گاه به صورت متعدی. اگر به صورت لازم به کار رود به معنای قدرت است و به صورت متعدی به دو حالت به کار می رود: حالت اول متعدی بدون حرف جر در آیاتی مانند ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ (انعام/۹۱)، حج/۷۴ و زمر/۶۷) که به معنای "ما وصفوه حق صفته." (فراہیدی، بی تا؛ ج ۵؛ ۱۱۳) یا ﴿مَا عَظَّمُوا اللَّهَ حَقَّ تَعْظِيمِهِ﴾ (جوهری، بی تا، ج ۲، ص: ۷۸۶) است و حالت دوم متعدی با حرف جر که به معنای تنگ گرفتن و سخت گرفتن است. در این باره نیز باید مانند معجم مقاییس اللغة والتحقیق بگوئیم قدر یک اصل دارد؛ نه دو اصل. وقتی به صورت لازم به کار می رود به معنای توانایی و قدرت است و وقتی به صورت متعدی به کار می رود به معنای اعمال قدرت علیه کسی یا چیزی است و لذا بر او تنگ و سخت گرفته می شود.

قدر به صورت لازم غالباً در قالب «قدر علی شیء» به کار می رود. به برخی آیات در این سبک بنگرید: ﴿لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا﴾ (بقره/۲۶۴)؛ ﴿لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ﴾

(ابراهیم/۱۸): ﴿لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ﴾ (نحل/۷۵ و ۷۶)؛ ﴿لَيْتَلَّا نَعْلَمَ أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾ (حدید/۲۹) روشن است که در این آیات قدر با معنای قدرت سازگار است.

لکن قدر به صورت متعدی با حرف جر در قالب «قدر علیه شیئاً» به کار می‌رود؛ یعنی بر او چیزی را اِعمال قدرت نمود و به تعبیر روان "بر او سخت گرفت"، البته گاهی مفعول به آن حذف می‌شود. به عبارتی به همان معنایی که اکثر مترجمان، مفسران و لغت‌دانان درباره آیه ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاصِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ﴾ (انبیاء/۸۷) و آیاتی مانند ﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾ گفته‌اند. در آیه اول به معنای "تَضَيَّقَ" و در آیه دوم به معنای "يُضَيِّقُ" خواهد بود. به تحلیل این آیات بنگرید:

﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾ (رعد/۲۶)؛ یعنی یقدر علیه الرزق (رزقاً)؛ و آیات مشابه مانند آیه ۳۰ اسراء؛ ۸۲ قصص؛ ۳۷ روم؛ ۳۶ سبأ؛ ۵۲ زمر؛ ۱۲ شوری.

هر چند قدر به صورت متعدی بدون حرف جر به کار رفته است [ثلاثی مزید مانند ﴿وَاللَّهُ يَقْدَرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ (مزل/۲۰) و ثلاثی مجرد مانند ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ (انعام/۹۱)] لکن متعدی ثلاثی مجرد قدر غالباً با حرف جر «علی» به کار می‌رود و از آیاتی مانند ﴿مَنْ قُدِّرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ﴾ (طلاق/۷) که به صورت مجهول به کار رفته است به روشنی مشخص می‌شود که اصل معلوم آن «قَدَر علیه رزقه» بوده است و این تأییدی است برای صحت تقدیر «یقدر علیه الرزق» در آیاتی مانند ﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾. در این گونه آیات ممکن است گفته شود حرف "لام" در "یسط" و حرف "علی" در "یقدر" در مقابل هم به کار رفته است؛ مانند آیه ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ (بقره/۲۸۶).

در دو آیه «قدر» متعدی با حرف جر «لام» به کار رفته است: ﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ﴾ (عنکبوت/۶۲) و ﴿قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ﴾ (سبأ/۳۹). به طور عادی در این دو آیه نمی‌توان تقدیر «یقدر علیه الرزق» را صحیح دانست و طبعاً در این گونه آیات تقدیر آن عبارت است از «یسط الرزق لمن يشاء و یقدر الرزق

لمن یشاء» و باید تفسیر دیگری برای معنای آن یافت. احتمالاتی که برای این دو آیه به ذهن نگارنده می‌رسد چنین است: الف) لام یقدر برای تعدیه است. ب) لام در یقدر به معنای علی است و مؤید آن آیات مشابهی است که یقدر را با علی استعمال کرده‌اند. مانند آیه ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾ (اسراء/۷).^۵ ج) لام در هر دو مورد بیسط و یقدر به معنای اختصاص به کار رفته است یعنی "بیسط الرزق مختص لمن یشاء و قدر الرزق مختص لمن یشاء". مانند آیه ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾ (اسراء/۷).^۶ د) یقدر الرزق لمن یشاء شبیه به آیه ﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ (طلاق/۳) است به شرطی که «لکل شیء» را متعلق به قدر بدانیم^۷ نه جعل. به معنای "جعل الله قدراً و مقداراً لکل شیء". با این احتمال معنای این دو آیه چنین می‌شود: "بیسط الرزق لمن یشاء و یجعل قدراً و مقداراً من الرزق لمن یشاء" و تنوین قدراً تنوین قلت است یعنی "یجعل قدراً قليلاً من الرزق لمن یشاء". ه) حتی ممکن است توجیهی بلاغی نه نحوی برای لام گفته شود و آن این که لام در یقدر از باب مشاکله با بیسط آمده است. مانند ﴿تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ﴾ (مائده/۱۱۶).

اگر این معنا به طور کلی در همه ابواب قدر صحیح نباشد، قدر متیقن آن درباره ثلاثی مجرد صحیح است. یعنی بدون شک این نوع کاربرد در ثلاثی مجرد قدر یقدر به صورت لازم و متعدی صحیح است؛ لذا معنای آیه ﴿وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ﴾ (انبیاء/۸۷) چنین است: "ظن ان لن نصیق علیه". لکن با ملاک و قاعده‌ای که گفته شد.

۴-۳- روشن شدن معنای آیه‌ای دیگر با این قاعده

شاید گفته شود این برداشت نکته جدیدی نیست و تا کنون گرچه مترجمان و مفسران و لغت‌دانان آن را صریحاً نگفته‌اند؛ اما در معنای همین نظر را اعمال کرده‌اند. خلاصه سخن این شد که استعمال قدر یقدر (ثلاثی مجرد) به صورت لازم در قالب «قدر علی شیء» به

معنای قدرت یافتن است و استعمال قدر یقدر (ثلاثی مجرد) به صورت متعدی با حرف جر در قالب «قدر علیه شیئاً» به معنای سخت گرفتن است. غالب محققان اعم از دانشمندان لغت، تفسیر، ترجمه و ... قدر را در بیشتر موارد قدرت معنا کرده‌اند به جز در آیه ۸۷ انبیا و یا آیات «یسط الرزق و یقدر» که به معنای تنگ گرفتن و سخت گرفتن معنا کرده‌اند و ضابطه‌ای برای معنای سخت گرفتن از قدر بیان نکرده‌اند.

با به کار گرفتن این قاعده که ظاهراً صحیح است به آیه جدیدی نظر می‌افکنیم. ﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يُقَدِّرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ﴾ (بلد/۵) این آیه باید به صورت لازم و به معنای قدرت یافتن معنا شود یا به صورت متعدی و سخت گرفتن؟!

تمام ترجمه‌های نرم‌افزار جامع‌التفاسیر که بیش از ۳۰ ترجمه است این آیه را «قدرت یافتن» معنا کرده‌اند هرچند تعبیر مختلفی آورده‌اند. مانند: دست یافتن، چیرگی داشتن، توانایی داشتن، قدرت یافتن، رسیدن زور، مسلط شدن، غلبه کردن، قادر بودن. همچنین است ترجمه‌های: مجتبی‌ی، فولادوند، خرمشاهی، صادقی تهرانی، بهرام‌پور، حداد عادل، ملکی و غیره.

نگارنده درباره آیه ۵ سوره بلد تمام تفاسیر موجود در جامع‌التفاسیر را نیز بررسی کرد و ظاهراً همه کسانی که درباره آیه اظهار نظر کرده‌اند این آیه را به معنای قدرت یافتن معنا کرده‌اند!

این آیه در کتاب‌های لغت یافت نشد.

ظاهراً همگان اعم از فارس زبان و عرب‌زبان این آیه را قدرت یافتن معنا کرده‌اند. اما با توجه به قاعده‌ای که گفته شد آیه ﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يُقَدِّرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ﴾ (بلد/۵) دقیقاً در سبک آیه ﴿فَظَنَّ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ (انبیاء/۸۷) و مشابه آیات ﴿يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ﴾ (رعد/۲۶) است؛ لذا آیه باید به درستی به معنای سخت گرفتن ترجمه شود: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ أَيْحَسَبُ أَنْ لَنْ يُقَدِّرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ﴾ (بلد/۴و۵) (آیا او گمان می‌کند که احدی بر او

سخت نمی‌گیرد؟ چون همگان آیه را قدرت یافتن معنا کرده‌اند، برخی از مفسران اشاره کرده‌اند که منظور از «الانسان» در آیه قبل «کافر» است؛ چون مسلمان چنین فکری نمی‌کند که احدی حتی خدا بر او قدرت ندارد. لکن با معنای قاعده مذکور باید گفت آیه برای نوع انسان‌هاست یعنی طبیعت انسان چنین است و این آیه موعظه‌ای می‌شود برای همگان مخصوصاً مؤمنان؛ نه این‌که آیه صرفاً توصیف کافران باشد.

۵- نتیجه‌گیری

علم لغت و دانش صرف تأثیر به سزایی در فهم معانی آیات قرآن و در نتیجه ترجمه صحیح آیات قرآنی دارد. برخی واژگان در دو زبان فارسی و عربی به طور یکسان به کار می‌روند؛ اما در هر زبان معنای متفاوتی با زبان دیگر دارند. اعتماد به معنای اولیه ذهنی باعث می‌شود گاهی مترجم معنای آیه را اشتباه برداشت کند و در ترجمه به لغزش افتد. دانش لغت اصل «عدم اعتماد به معنای اولیه ذهنی» را به ما می‌آموزد و کاربست درست این اصل سبب دستیابی به فهم و ترجمه صحیح آیات قرآنی می‌شود. در نتیجه این اصل لغوی بایستی به کتاب‌های لغت معتبر مراجعه شود. با کاربست این اصل واژه «ورود» در آیه ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ (مریم/۷۱) باید به «رسیدن» یا «اشراف داشتن» ترجمه شود نه به «وارد شدن» یا «داخل شدن». واژه طوفان در آیه ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ﴾ (اعراف/۱۳۳) باید به «سیلاب» ترجمه شود نه «طوفان و تندباد». کلمه شراب و تمام مشتقات آن از جمله در آیه ﴿مُتَكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ﴾ (ص/۵۱) باید به نوشیدنی و آشامیدنی ترجمه شوند نه به «می و شراب».

از سوی دیگر کلمات عربی به شدت تغییرپذیرند و علم صرف عهده‌دار بررسی این تغییرات است. تغییرهای کلمات معتل و مهموز پیچیده‌تر است و عدم دقت مترجمان در شناخت و کاربرد این قواعد سبب می‌شود گاهی این واژگان با کلمات دیگر اشتباه گرفته شوند و در نتیجه ترجمه اشتباهی به مخاطب ارائه شود. علم صرف اصل «دقت در صیغه

صحیح افعال» را به ما می‌آموزد و بر اساس کاربرست این قاعده صرفی دانسته می‌شود فعل «يُعَذِّبُ» در آیه «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا» (فجر/۲۵) معلوم است و ترجمه آن به صورت مجهول غلط خواهد بود؛ یا فعل «تَعَذُّ» در آیه «وَلَا تَعَذُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» (کهف/۲۸) صیغه مفرد مؤنث غایب است و ترجمه آن به مفرد مذکر مخاطب درست نیست. همچنین علم صرف اصل «دقت در ریشه‌یابی صحیح واژگان» را یادآور می‌شود. در نتیجه کاربرست این اصل نیز «نُسِّهَا» در آیه «مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا» (بقره/۱۰۶) ناقص و به معنای فراموشی است نه مهموز و به معنای به تاخیر انداختن؛ یا واژه «هَذَا» در آیه «إِنَّا هَذَا إِلَيْكَ» (اعراف/۱۵۶) از ریشه «هاد یهود» است نه «هدی یهدی» لذا باید به بازگشتن ترجمه شود. از ترکیب علم صرف و لغت و بررسی موارد کاربرد واژه «قدر» در قرآن می‌یابیم مشتقات «قدر» در آیات «فَقُلْ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ» (انبیاء/۸۷) و «أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ» (بلد/۵) باید مانند آیات «يَسْطُرُ الرُّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ» (رعد/۲۶) به «سخت گرفتن» ترجمه شوند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. بررسی این که کدام یک از معاجم لغوی معتبر و قابل رجوع هستند از موضوع مقاله حاضر خارج است.
۲. البته آیه به صورت «عینیک» نیز قرائت شده است (ر.ک. عکبری، بی‌تا: ۲۴۴/۱)؛ لکن ترجمه‌ها بر اساس قرائت مشهور و «عیناک» است.
۳. مانند «وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا» (کهف/۴۵).
۴. مانند «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا» (انعام/۶۵).
۵. «وَقِيلَ إِنْ قَوْلُهُ «فَلَهَا» بِمَعْنَى فَعْلِيهَا.» (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۶: ۶۱۵).
۶. اللام فی «لَا تُفْسِكُمْ» و «فَلَهَا» للاختصاص أی إِنْ كَلَا مِنْ إِحْسَانِكُمْ وَ إِسَاءَتِكُمْ يختص بأنفسكم دون أن يلحق غيركم. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۱۳: ۴۰).
۷. مانند «وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (حج/۳۹) که علی نصرهم متعلق به قدیر است و

کار بست علم لغت و صرف و اهمیت آن در ترجمه قرآن - مرتضی قاسمی خواه

مانند ﴿فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ﴾ (زخرف/ ۴۲) که علیهم متعلق به مقتدرون است.

منابع

*قرآن کریم

۱. آیتی، عبدالمحمد، ترجمه قرآن، چاپ چهارم. تهران: انتشارات سروش. (۱۳۷۴ش).
۲. ابن درید، محمد بن حسن، جمهرة اللغة، بیروت: ناشر: دار العلم للملایین. بی تا.
۳. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، قم، ناشر: مکتب الاعلام الاسلامی. بی تا.
۴. ارفع، سید کاظم، ترجمه قرآن، چاپ اول، تهران: مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی فیض کاشانی. (۱۳۸۱ش).
۵. ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة؛ بیروت، ناشر: دار احیاء التراث العربی. بی تا.
۶. الهی قمشه ای، مهدی، ترجمه قرآن، چاپ دوم. قم: انتشارات فاطمه الزهراء. (۱۳۸۰ش).
۷. انصاریان، حسین، ترجمه قرآن، قم: انتشارات اسوه. (۱۳۸۳ش).
۸. برزی، اصغر، ترجمه قرآن، تهران: بنیاد قرآن. (۱۳۸۳ش).
۹. بستانی، فواد افرام، فرهنگ ابجدی، تهران: ناشر: اسلامی. (۱۳۷۵ش).
۱۰. بلاغی، سید عبدالحجّت، حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر، قم: انتشارات حکمت. (۱۳۸۶ش).
۱۱. بهرام پور، ابوالفضل، ترجمه قرآن، (تفسیر یک جلدی مبین)، قم: نگین. (۱۳۸۸ش).
۱۲. پاینده، ابوالقاسم، ترجمه قرآن. چاپ پنجم. تهران: جاویدان. (بی تا).

۱۳. پورجوادی، کاظم، ترجمه قرآن، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی. (۱۴۱۴ق).
۱۴. جعفری، یعقوب، تفسیر کوثر، قم: هجرت. (بی تا).
۱۵. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، ج ۵۷، چاپ سوم، قم، مرکز نشر اسراء. (۱۴۰۱ش).
۱۶. جوادی آملی، عبدالله، توحید در قرآن، ج ۱۴، چاپ دوم، قم، مرکز نشر اسراء. (۱۳۸۳ش).
۱۷. جوادی آملی، عبدالله، سایت اسراء. (جلسه ۵۳ تفسیر سوره انبیا، ۸۹/۱۰/۵).
۱۸. جوهری، اسماعیل ابن حماد، الصّاحح، بیروت، ناشر: دار العلم للملایین. (بی تا).
۱۹. حجّتی، سید مهدی، ترجمه قرآن (گلی از بوستان خدا)، چاپ ششم، قم: انتشارات بخشایش. (۱۳۸۴ش).
۲۰. حداد عادل، غلامعلی، ترجمه قرآن، چاپ دوم، مشهد: چاپخانه آستان قدس رضوی. (۱۳۹۰ش).
۲۱. خرمشاهی، بهاءالدین، ترجمه قرآن، چاپ چهارم، تهران: گلشن. (۱۳۸۱ش).
۲۲. رازی، ابوالفتوح، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی. (۱۴۰۸ق).
۲۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دارالقلم. (بی تا).
۲۴. رضایی اصفهانی، محمدعلی و دیگران، ترجمه قرآن. قم: مؤسسه تحقیقاتی فرهنگی دارالذکر. (۱۳۸۳ش).
۲۵. رمضان، ربابه، «واژگان تحول یافته عربی در فارسی و چالش های فراروی مترجمان»، پژوهش های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، شماره ۱۶، (۱۳۹۶ش).

۲۶. صادقی تهرانی، محمد، ترجمه قرآن (ترجمان وحی)، قم: اسوه. (۱۳۸۵ش).
۲۷. شعرانی، ابوالحسن، ترجمه قرآن. تهران: انتشارات اسلامیه. (۱۳۷۴ش).
۲۸. صافی، محمود، *الجدول فی اعراب القرآن*، بیروت: دار الرشید مؤسسة الإيمان. (۱۴۱۸ق).
۲۹. صفی علیشاه، حسن، تفسیر صفی، تهران: انتشارات منوچهری. (۱۳۷۸ش).
۳۰. طاهری، علی اکبر، ترجمه قرآن، تهران: انتشارات قلم. (۱۳۸۰ش).
۳۱. طاهری نیا، احمد، «نقش علم صرف در تفسیر قرآن»، قرآن شناخت، شماره ۱۱، (۱۳۹۲).
۳۲. طباطبایی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*. چاپ پنجم. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین. (۱۴۱۷ق).
۳۳. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. چاپ سوم. تهران: انتشارات ناصر خسرو. (۱۳۷۲ش).
۳۴. طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، تهران: مرتضوی. (۱۳۷۵ش).
۳۵. عاملی، ابراهیم، *تفسیر عاملی*، تهران: انتشارات صدوق. (۱۳۶۰ش).
۳۶. عکبری، عبدالله بن الحسین، *اعراب القراءات الشواذ*، قاهره: المكتبة الأزهرية للتراث. (۱۴۲۴ق).
۳۷. فارسی، جلال الدین، ترجمه قرآن، تهران: ناشر: انجام کتاب. (۱۳۶۹ش).
۳۸. فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*؛ چاپ دوم، قم، نشر هجرت. (بی تا).
۳۹. فولادوند، محمد مهدی، ترجمه قرآن. قم: جامعه مدرسین. (۱۳۷۷ش).
۴۰. قرشی، علی اکبر، *تفسیر احسن الحدیث*، تهران: بنیاد بعثت. (۱۳۷۷ش).
۴۱. قرشی، علی اکبر، *قاموس قرآن*، تهران: دار الکتب الاسلامیه. (۱۳۷۱ش).
۴۲. قلی زاده، حیدر، «نقش ساختار دستوری در ترجمه قرآن کریم»، پژوهشهای ادبی،

شماره ۳، (۱۳۸۳).

۴۳. کاویانپور، احمد، ترجمه قرآن، چاپ سوم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات اقبال. (۱۳۷۸ش).

۴۴. گرمارودی سید علی، ترجمه قرآن. چاپ دوم. تهران: انتشارات قدیانی. (۱۳۸۴ش).

۴۵. مجتبوی، سید جلال‌الدین، ترجمه قرآن. تهران: هزار نقش آفتاب. (۱۳۹۰ش).

۴۶. محققیان، زهرا؛ پرچم، اعظم، «نقش و کارکرد علم سیاق و دانش لغت در بازنگری آیات متشابه لفظی مطالعه موردی تناسب لفظ و معنا»، پژوهش‌های زبانشناختی قرآن، شماره ۵. (۱۳۹۳ش).

۴۷. مشکینی، علی، ترجمه قرآن. چاپ دوم. قم: الهادی. (۱۳۸۱ش).

۴۸. مصباح، کاظم، «قاعده ترجمه لغات مشترک فارسی و عربی و بررسی آن در ترجمه‌های معاصر قرآن کریم»، پژوهش‌های قرآنی، شماره ۸۳، (۱۳۹۶ش).

۴۹. مصباح‌زاده، عباس، ترجمه قرآن، تهران: سازمان انتشارات بدرقه جاویدان. (۱۳۸۰ش).

۵۰. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم. چاپ سوم. قاهره: دار الکتب العلمیة. (بی‌تا).

۵۱. مصطفوی، حسن، تفسیر روشن، تهران: مرکز نشر کتاب، (۱۳۸۰ش).

۵۲. مکارم شیرازی، ناصر، ترجمه قرآن، چاپ دوم. قم: دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی). (۱۳۷۳ش).

۵۳. ملکی، علی، ترجمه خواندنی قرآن، (بی‌مک.): ناشر ویراستاران. (۱۳۹۶ش).

۵۴. میرزا خسروانی، علیرضا، تفسیر خسروی. تهران: انتشارات اسلامیه. (۱۳۹۰ش).

۵۵. نظری، یوسف، «وجوه ابهام صرفی در زبان عربی و تاثیر آن بر ترجمه قرآن

کاربست علم لغت و صرف و اهمیت آن در ترجمه قرآن - مرتضی قاسمی خواه

کریم»، پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، شماره ۱۲، (۱۳۹۴ش).
۵۶. یاسری، محمود، ترجمه قرآن، قم: انتشارات بنیاد فرهنگی امام مهدی (عج).
(۱۴۱۵ق).

سایر منابع:

۵۷. نرم‌افزار جامع التفاسیر 2/5. قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی. (تمامی تفاسیر و ترجمه‌ها مورد بررسی قرار گرفته است).
۵۸. نرم‌افزار قاموس النور. قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی. (تمامی کتب لغت مورد بررسی قرار گرفته است).
۵۹. نرم‌افزار مشکات النور. قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.